اصل همزيستى مسالمت ‏آميز با غيرمسلمانان در اسلام

معرفت سال بيستم ـ شماره 165 ـ شهريور 1390، 35ـ52

محمدامين امينى\*

چكيده

اديان آسمانى براى تأمين همزيستى، قوانينى الزام‏آور تشريع نموده‏اند. دين اسلام، مسلمانان را ملزم نموده به شيوه‏اى مسالمت‏آميز با مخالفان عقيدتى خود تعامل نموده و عدالت را در اين خصوص بر پا دارند. اما اگر غيرمسلمانان، خيانت پيشه نموده و عليه جان و مال و نواميس مسلمانان وارد عمليات خصمانه شوند سياست شرعى بر دفع تجاوز و مجازات خيانتكاران مبتنى مى‏باشد. تمركز بر آيات قتال، عدم توجه به آيات مبنى بر صلح و همزيستى و عدم دقت در سيره عملى پيامبر، باعث شده گروهى سياست اسلامى در رابطه با ملل غيرمسلمان را بر پايه جنگ دانسته و علت پيشرفت اسلام در قرون اوليه را زورِ شمشير بيان نمايند.

اين جستار با رويكرد نظرى و اسنادى و با استناد به منابع اصيل اسلامى ثابت مى‏كند كه اصل در تعامل با غيرمسلمانان بر صلح و همزيستى بوده و دين اسلام منادى همزيستى مذهبى با پيروان ساير اديان مى‏باشد.

كليدواژه‏ها: صلح، مشركان، نصارا، همزيستى مذهبى، يهود.

مقدّمه

همزيستى مسالمت‏آميز و تعاون بين‏المللى در تأمين نيازمندى‏هاى بشر همواره مورد توجه جوامع بشرى بوده است. در عصر حاضر نيز لوايح متفاوتى، از جمله اعلاميه جهانى حقوق بشر، به تصويب جامعه بين‏الملل رسيده، اما متأسفانه اين لوايح در حد تعهد اخلاقى بوده و هيچ‏گونه تعهد الزام‏آورى براى حكومت‏ها ندارد. اين در حالى است كه صلح و همزيستى در انديشه سياسى اسلام، به عنوان اساسى‏ترين اصل در روابط دولت‏ها و ملت‏ها منظور گرديده و به همين دليل، در حقوق اسلامى از فرصت‏هاى مناسب براى برقرارى و تحكيم پيمان‏هاى صلح در روابط خارجى بهره‏بردارى مى‏گردد. اسلام براى تحقق بخشيدن و گسترش صلح در ميان ملت‏ها و جلوگيرى از بروز روابط خصمانه، ملت‏ها و دولت‏هاى ديگر را به انعقاد پيمان‏هاى صلح دعوت كرده1 و به جامعه اسلامى توصيه نموده است كه در اين زمينه، همواره پيشرو باشند.2 در بسيارى از موارد، اين توصيه براى عقد قراردادهاى صلح از وظايف دولت اسلامى به شمار رفته است. اين وظيفه در حالاتى كه تمايلى از طرف دولت‏ها و گروه‏هاى غيرمسلمان نسبت به عقد قرارداد صلح باشد، تأكيد بيشترى مى‏يابد.

براى شناخت ديدگاه اسلام در اين زمينه، بايد به منابع اصيل مراجعه نمود. مهم‏ترين منابع اسلامى، قرآن و روايات صحيح از سنت مى‏باشد. برخى از محققان اسلامى و مستشرقان غيرمسلمان كه تاريخ اسلامى را بررسى نموده‏اند، از منابع اصلى غفلت ورزيده و به منابع دست دوم و كم‏ارزش روى آورده‏اند. گروهى، مسائل خاص را عام تصور نموده و در نتيجه، استنتاج‏هاى اشتباه، از آن برآمده است و اهمال بزرگ‏تر آنكه ديگران از اين گروه تقليد و اين نظريات را حقايق مسلم دينى تلقّى نموده‏اند.

برخى بر اين انديشه‏اند كه اصل در حقوق و روابط بين‏الملل اسلامى بر «جنگ و تهاجم» و «از بين بردن عقايد مخالف» بنا شده و احيانا براى ادعاى خود، به اعمال برخى حكام و زمام‏داران در طول تاريخ اسلام استناد جسته‏اند؛ در حالى كه نبايد عملكرد ناصحيح برخى حكام اسلامى در طول تاريخ را به پاى اسلام نوشت؛ چراكه نصوص صحيح اسلامى، عكس اين مسئله را ثابت مى‏كند. اسلام، صلح و همزيستى با اديان و ملل را به صورت «اصل» و «قاعده اساسى» در نظام تشريع خود در نظر داشته است و احكام جنگ فقط در حالت ضرورت مشروع شده است. بنابراين، رفتار و عملكرد ناصواب برخى از زمام‏داران مسلمان در طى تاريخ اسلامى نمى‏تواند بر اين نصوص صريح خط بطلان بكشد.3 در اين مقاله همزيستى مسالمت‏آميز در رابطه با مخالفان عقيدتى با تكيه بر ديدگاه نظرى قرآن و سيره عملى پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مورد بررسى قرار مى‏گيرد.

در اين زمينه، تحقيقات گسترده‏اى توسط متفكران اسلامى و مستشرقان صورت گرفته است. مهم‏ترين اين تحقيقات عبارتند از:

1. گوستاو لوبون، حضاره‏العرب، ترجمه عادل زعيتر؛4

2. توماس آرنولد، الدعوة الى‏الاسلام، ترجمه حسن ابراهيم و عبدالمجيد عابدين؛،5

3. عباسعلى عميدزنجانى، اسلام و همزيستى مسالمت‏آميز؛6

4. مارسل بوازار، انسان‏دوستى در اسلام، ترجمه محمدحسن مهدوى اردبيلى و غلامحسين يوسفى؛7

5. احمدمحمد حوفى، سماحه‏الاسلام؛8

6. وهبه‏بن‏مصطفى‏زحيلى،الاسلام‏وغيرالمسلمين.9

ضرورت و اهميت پژوهش

اسلام به عنوان آخرين دين آسمانى، احكام و فرامين مشخصى براى مخالفان عقيدتى خود داشته كه بر اساس آن، حقوق غيرمسلمانان در جامعه اسلامى تضمين مى‏گردد. اما در ادوار تدوين كتب فقه، برخى از فقها تحت تأثير مكان و زمان و خشونت‏هايى كه حكام غيرمسلمان و يا كارگزاران غيرمسلمانِ خلفاى اسلامى، بخصوص در دوره عباسيان، در حق مسلمانان روا داشته‏اند، احكامى صادر نموده‏اند كه با كليات دين همخوانى نداشته و متأسفانه اين موارد در كتب فقه ثبت شده و گروهى نيز به تبع از سلف مذهب خود، آن را به مانند حكم شرعى قلمداد نموده‏اند.10

اين‏گونه موارد باعث گرديده كه اسلام‏شناسانى همچون لوريمر، اسلام را مانع صلح و سازش ميان ملل معرفى كنند.11 اين تحقيق بر آن است كه با استناد به منابع اصيل اسلامى ثابت نمايد كليت قرآن و سنت بر اصالت صلح و همزيستى با ملل غيرمسلمان بنا شده است. از اين‏رو، در اين تحقيق به سؤالات زير پاسخ داده مى‏شود:

1. چگونه قرآن اصل همزيستى با ملل غيرمسلمان را به رسميت شناخته است؟

2. چگونه سيره عملى پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله ثابت مى‏كند كه اصل سياست روابط خصمانه با غيرمسلمانان مشروع نمى‏باشد؟

3. اسلام در چه حالتى روابط خصمانه با مخالفان عقيدتى را تجويز مى‏كند؟

4. آبشخور نظريه اصالت جنگ با ملل غيرمسلمان از كجاست؟

1. تعريف همزيستى مسالمت‏آميز

«همزيستى» در لغت به معانى ذيل آمده است: با هم زندگى كردن، زندگانى مردم دو كشور با كمك اقتصادى و سياسى به همديگر، و زندگى دو تن يا دو گروه با يكديگر در حالى كه شايد مناسب يكديگر نباشند.12 و در اصطلاح حقوق بين‏الملل عبارت است از: نحوه مناسبات، بين ممالكى كه دولت‏هاى آن داراى نظام‏هاى اجتماعى و سياسى مختلف هستند؛ يعنى رعايت اصول حق حاكميت، برابرى حقوق، مصونيت و تماميت ارضى هر كشور كوچك يا بزرگ، عدم مداخله در امور داخلى ساير كشورها، احترام به حق كليه خلق‏ها در انتخاب آزاد نظام اجتماعى خويش و فيصله مسائل بين‏المللى از طريق مذاكره.13

چنان‏كه از تعاريف لغوى و اصطلاحى اين واژه فهميده مى‏شود، بين دو تعريف لغوى و اصطلاحى رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار مى‏باشد. در هر دو تعريف، در كنار همديگر بودن انسان‏ها، عدم مداخله در امور خصوصى يكديگر و احترام به حقوق همنوعان نهفته است.

2. همزيستى مسالمت‏آميز در قرآن

اسلام تعامل با غيرمسلمانان را بر اساس نيكى و عدالت بنا نهاده است. البته تداوم اين امر تا زمانى است كه آنان نيز در تقابل با مسلمانان دشمنى روا نداشته و جواب نيكى را با بدى ندهند: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (ممتحنه: 8ـ9)؛ خدا شما را از نيكى كردن و عدالت‏ورزيدن با آنان كه با شما در دين نجنگيده‏اند و از سرزمينتان بيرون نرانده‏اند، باز نمى‏دارد. خدا كسانى را كه به عدالت رفتار مى‏كنند دوست دارد. جز اين نيست كه خدا از دوستى‏ورزيدن با كسانى كه با شما در دين جنگيده‏اند و از سرزمين خود بيرونتان رانده‏اند يا در بيرون‏راندنتان همدستى كرده‏اند شما را باز دارد. و هر كه با آنها دوستى ورزد از ستمكاران خواهد بود.

در آيه نخست، واژه «بر» فراتر از تعامل نيكو و لوازم آن در حق غيرمسلمانان بوده و عبارت است از: عطوفت داشتن با ضعيفان، برطرف نمودن نياز نيازمندان، اطعام گرسنگان، پوشاندن لباس به برهنگان، نرم‏گفتار بودن با هدف مهربانى كردن به غيرمسلمانان نه ترسيدن و طمع داشتن از آنان، دعا كردن براى هدايت يافتن و سعادتمند شدنشان، اندرز دادن بدانان در كارها و دين و دنياشان، پاس‏داشتن آنان در غيابشان، مصون داشتن اموال، فرزندان، آبرو و تمام حقوق و مصالح آنان هنگام تعرض كسى به آنها و دفع ظلم و ستم از آنان.14

بر اساس اين آيات، غيرمسلمانان دو گروهند. گروهى كه با مسلمانان سر جنگ نداشته و در كنار آنان زندگى مى‏كنند. دولت اسلامى و مسلمانان موظفند در قبال اين گروه رفتارى محترمانه داشته و حقوق آنان را پاس دارند. اما گروه دوم، غيرمسلمانانى‏اند كه عليه دين، جان، مال، ناموس يا سرزمين مسلمانان اقدامات خصمانه انجام داده و خيانت پيشه نموده‏اند. طبيعى است كه با چنين افرادى مقابله به مثل گرديده و صلح جاى خود را به ستيز و دفع تهاجم آنان مى‏دهد.

دعوت عمومى اسلام از ابتدا مبتنى بر «همزيستى مسالمت‏آميز» و «همزيستى مذهبى» بوده و به هيچ وجه مخالفان عقيدتى خود را از ميدان به در نكرده، بلكه دست دوستى بدانان داده تا با توجه به اصول مشترك، در كنار هم زندگى نمايند. از ديدگاه قرآن، پديده‏اى به نام «جنگ مذهبى» و پيكار به سبب اختلاف عقيده ممنوع بوده و دشمنى با پيروان اديان ديگر هيچ محلى از اعراب ندارد. قرآن در اين زمينه به گروهى از يهوديان و مسيحيان اشاره دارد كه با تحقير و اهانت به يكديگر و تضييع حقوق انسانى همديگر، سعى در برتر نشان‏دادن آيين خويش دارند. خداوند ضمن تقبيح اين موضع، داورى در اين زمينه را مربوط به آخرت دانسته است: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَىَ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» (بقره: 113)؛ با آنكه كتاب خدا را مى‏خوانند، يهودان گفتند كه ترسايان بر حق نيند و ترسايان گفتند كه يهودان بر حق نيند. همچنين آنها كه ناآگاهند سخنى چون سخن آنان گويند. خدا در روز قيامت درباره آنچه در آن اختلاف مى‏كنند، ميانشان حكم خواهد كرد.

قرآن براى رفع اين مشكل و تأمين همزيستى مسالمت‏آميز، راه‏كارهاى متفاوتى بيان داشته كه به اهمّ آنها اشاره مى‏گردد:

1ـ2. قرآن و نفى نژادپرستى

بسيارى از تعبيرات قرآن، از جمله: «يا بنى آدم»، «يا ايها الانسان» و «يا ايها الناس»، خطاب به همه انسان‏هاست. اين تعبيرات مى‏رساند كه انسانيت قدر مشترك همه ساكنان زمين بوده و افراد مناطق گوناگون، هيچ تفاوتى با يكديگر ندارند. بشر در طول تاريخ از حيث زبان، رنگ، نژاد، فكر، عقيده و... متفاوت بوده است؛ ولى از منظر اسلام، همه، فرزندان يك پدر و مادر بوده و اين تفاوت‏ها بر انسانيت انسان خدشه‏اى وارد نمى‏سازد. قرآن هرگونه افكار نژادپرستانه را محكوم نموده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات: 13)؛ اى مردم، ما شما را از نرى و ماده‏اى بيافريديم. و شما را جماعت‏ها و قبيله‏ها كرديم تا يكديگر را بشناسيد. هر آينه، گرامى‏ترين شما نزد خدا، پرهيزگارترين شماست. خدا دانا و كاردان است.

از ديدگاه قرآن، تفاوت در رنگ، زبان، نژاد و مليت ملاك برترى انسان‏ها بر يكديگر نبوده و وجود اين‏گونه اختلافات از نشانه‏هاى الهى و وسيله‏اى براى شناخت افراد از يكديگر است؛ چه بسا اگر همه انسان‏ها يك شكل، يك رنگ، و داراى اندام و صورت‏هاى مشابه بودند، زندگى آنان با مشكل مواجه مى‏شد.

2ـ2. قرآن و به رسميت شناختن آزادى عقيده و فكر

طبيعت انسان به گونه‏اى است كه اعتقادات قلبى را با زور و اجبار نمى‏پذيرد. در اين زمينه، فقهاى اسلامى اجماع دارند كه ايمان شخص مُكرَه، باطل و غيرصحيح مى‏باشد.15 قرآن كه هيچ‏گاه مخالف با فطرت انسان فرمان نمى‏دهد، در آيات متعددى موافق با اين قضيه سخن مى‏گويد: «لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره: 256)؛ در دين هيچ اجبارى نيست. و در جايى ديگر فرمايد: «وَلَوْ شَاء رَبُّكَ لآمَنَ مَن فِي الأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعا أَفَأَنتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ» (يونس: 99)؛ اگر پروردگار تو بخواهد، همه كسانى كه در روى زمينند ايمان مى‏آورند. آيا تو مردم را به اجبار وامى‏دارى كه ايمان بياورند؟ پيامبر نيز فقط مأمور رساندن پيام الهى به بشريت است و مسئول ايمان آوردن آنان نمى‏باشد: «وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا أَشْرَكُواْ وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظا وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ» (انعام: 107)؛ اگر خدا مى‏خواست، آنان شرك نمى‏آوردند، و ما تو را نگهبانشان نساخته‏ايم و تو كارسازشان نيستى.

بر اساس اين‏گونه آيات و اجماع مسلمانان، واضح است كه اسلام، عقيده پيروان ساير اديان را به رسميت شناخته و به هيچ مسلمانى مجوز تحميل عقيده اسلامى به ديگران را نداده است، بلكه از پيروان خود خواسته است غيرمسلمانان را در عقيده و باورهاى مذهبى خود آزاد بگذارند و در كنار همديگر زندگى كنند.

3ـ2. قرآن و گفت‏وگوى مسالمت‏آميز

قرآن به پيروان خود فرمان مى‏دهد كه اگر خواستند با صاحبان اديان ديگر وارد بحث و مناظره گردند، جز با «جدال احسن» و «گفت‏وگوى مسالمت‏آميز» روشى را پى نگيرند: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (عنكبوت: 46)؛ با اهل كتاب، جز به نيكوترين شيوه مجادله مكنيد. فرامين دين اسلام هميشه همراه با استدلال و منطق بر اساس شيوه‏هاى مسالمت‏آميز مى‏باشد؛ از اين‏رو، به پيروان خود اجازه نمى‏دهد حتى به بت‏پرستانى كه در آن زمان داراى خرافى‏ترين عقايد (از جمله شرك و زنده به گور كردن دختران و...) بودند نيز اهانتى روا داشته و بدانان ناسزا گويند؛ چون اين كار منجر به تشديد تعصب آنان شده و بدون آگاهى، خداوند را به ناسزا مى‏گيرند: «وَلاَ تَسُبُّواْ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَيَسُبُّواْ اللّهَ عَدْوا بِغَيْرِ عِلْمٍ» (انعام: 108)؛ چيزهايى را كه آنان به جاى اللّه مى‏خوانند، دشنام مدهيد كه آنان نيز بى‏هيچ دانشى، از روى كينه‏توزى به اللّه دشنام دهند.

4ـ2. قرآن و شناسايى رسمى اديان آسمانى

كتب آسمانى گرچه بر اساس قانون تكامل تدريجى، در فروعات با يكديگر تفاوت‏هايى دارند، اما در اصول با هم اختلافى نداشته و هدف واحدى را دنبال مى‏كنند. قرآن در آيات بسيارى از پيامبران پيش از اسلام و روش دعوت آنان ياد نموده و به صراحت آنها را تصديق مى‏كند: «وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنا عَلَيْهِ» (مائده: 48)؛ و اين كتاب را به راستى بر تو نازل كرديم؛ تصديق‏كننده و حاكم بر كتابهايى است كه پيش از آن بوده‏اند. اين قانون الهى است كه هر پيامبرى، پيامبران پيشين خود را تأييد كرده و با ديده احترام از آنان ياد مى‏كند: «وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعَيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الإِنجِيلَ فِيهِ هُدىً وَنُورٌ وَمُصَدِّقا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدىً وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ»(مائده: 46)؛ و از پى آنها عيسى پسر مريم را فرستاديم كه تصديق‏كننده توراتى بود كه پيش از او فرستاده بوديم و انجيل را كه تصديق‏كننده تورات پيش از او بود به او داديم كه در آن هدايت و روشنايى بود و براى پرهيزگاران هدايت و موعظه‏اى.

قرآن نه تنها از آغاز نزول، صاحبان اديان ديگر را دعوت به «همزيستى مسالمت‏آميز» نموده، بلكه در آخرين آيات نازله خود نيز بر اين مسئله تأكيد مى‏نمايد. چنان‏كه در سوره «مائده» ـ از آخرين سوره‏هاى نازل‏شده ـ همان‏گونه كه مسلمانان را به تبعيت از قرآن دعوت نموده، پيروان تورات و انجيل را به تبعيت از كتب آسمانى خويش دعوت مى‏نمايد: «وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الإِنجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فِيهِ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»(مائده: 47)؛ و بايد كه اهل انجيل بر وفق آنچه خدا در آن كتاب نازل كرده است داورى كنند؛ زيرا هر كس به آنچه خدا نازل كرده است داورى نكند،از نافرمانان است.

نكته قابل توجه ديگر اينكه ايمان شخص مسلمان كامل دانسته نشده، مگر اينكه به كتب آسمانى پيشين و پيامبران الهى گذشته ايمان آورد: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ وَمَلآئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ» (بقره: 285)؛ پيامبر، خود به آنچه از جانب پروردگارش به او نازل شده ايمان دارد. و همه مؤمنان، به خدا و فرشتگانش و كتاب‏هايش و پيامبرانش ايمان دارند. ميان هيچ‏يك از پيامبرانش فرقى نمى‏نهيم.

5ـ2. قرآن و فرمان صلح بين‏الملل

قرآن به مسلمانان فرمان مى‏دهد كه اگر از طرف گروهى پيشنهاد صلح داده شد، آن را پذيرفته و تعرضى بر آنان روا ندارند: «فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْاْ إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً» (نساء: 90)؛ پس هرگاه كناره گرفتند و با شما نجنگيدند و به شما پيشنهاد صلح كردند، خدا هيچ راهى براى شما بر ضد آنان نگشوده است.

چنان‏كه از واژه «اسلام» برمى‏آيد، اين لغت از ماده «سِلم» گرفته شده است. سِلم به معناى «صلح و صفا»، «سلامتى و آرامش» و «واژه‏اى در مقابل جنگ»، و اسلام به معناى «ورود در صلح و آرامش و سلامتى» است.16 بدين‏سبب، قرآن به ايمان آورده‏ها فرمان مى‏دهد همگى تحت لواى سِلم و صلح وارد گردند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِي السِّلْمِ كَآفَّةً» (بقره: 208)؛ اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، همگان به اطاعت درآييد. دين اسلام منادى صلح بين ملل است و به‏ناچار جنگ را راهى براى دفع دشمن زورگو و بى‏منطق مى‏داند؛ از اين‏رو، در برابر سرسخت‏ترين دشمنان نيز فرمان مى‏دهد: «وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ» (انفال: 61)؛ و اگر به صلح گرايند، تو نيز به صلح گراى و بر خدا توكل كن.

6ـ2. قرآن و همكارى همه‏جانبه در زمينه رشد جامعه

انسان موجودى مدنى‏الطبع بوده و همكارى و تعاون براى تداوم زندگى اجتماعى‏اش ضرورت دارد. نظام بين‏الملل بدون همكارى و مشاركت در زمينه‏هاى گوناگون سياسى، اقتصادى، اجتماعى و فرهنگى ممكن نيست. قرآن در اين زمينه، تعاون را بر اساس «بر و تقوا» قرار داده و از همكارى در جهت «گناه و ستيزه‏جويى» برحذر داشته است: «وَتَعَاوَنُواْ عَلَى الْبرِّ وَالتَّقْوَى وَلاَ تَعَاوَنُواْ عَلَى الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (مائده: 2)؛ و در نيكوكارى و پرهيز همكارى كنيد نه در گناه و تجاوز. و از خداى بترسيد كه او به سختى عقوبت مى‏كند.

يكى از مهم‏ترين مصاديق تعاون كه بسترساز همزيستى مسالمت‏آميز مى‏باشد، اجازه قرآن به پيروان خود در خصوص ازدواج با زنان اهل كتاب و تناول از غذاى آنان است: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلُّ لَّهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلاَ مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ» (مائده: 5)؛ امروز چيزهاى پاكيزه بر شما حلال شده است. طعام اهل كتاب بر شما حلال است و طعام شما نيز بر آنها حلال است. و نيز زنان پارساى مؤمنه و زنان پارساى اهل كتاب، هرگاه مهرشان را بپردازيد، به طور زناشويى نه زناكارى و دوست‏گيرى، بر شما حلالند.

3. اقدامات پيامبر در زمينه تأمين همزيستى مسالمت‏آميز

خداوند پيامبرش را رحمتى براى همه جهانيان معرفى مى‏نمايد كه رحمتش شامل همه انسان‏ها اعم از مسلمان و غيرمسلمان مى‏گردد: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبياء: 107)؛ و نفرستاديم تو را، جز آنكه مى‏خواستيم به مردم جهان رحمتى ارزانى داريم. همچنين او را اسوه‏اى براى پيروى عملى مسلمانان قرار داده: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب: 21)؛ براى شما شخص رسول‏اللّه مقتداى پسنديده‏اى است. از اين‏رو، كليه شئون فردى، اجتماعى، سياسى، فرهنگى و روابط بين‏الملل در عهد ايشان مى‏تواند مبيّن خوبى براى فرامين قرآن بوده و مسلمانان مى‏توانند از برخوردهاى ايشان با ساير فرق و گروه‏هاى غيرمسلمان، چارچوب تعاملات خود را با ديگر ملل و اديان تنظيم نمايند.

پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در گفتار خويش همواره مسلمانان را به رعايت عدالت، انصاف، اداى حقوق، و پرهيز از آزار و اذيت پيروان ديگر اديان سفارش نموده، از ستم نمودن و عيب‏جويى از آنان برحذر داشته و خود را مدافع غيرمسلمانى مى‏داند كه مورد ستم مسلمانى قرار گرفته است.17 در رابطه با تهمت زدن بدانان وعيد سختى داده18 و فرمان داده مسلمانان كمك‏هاى اجتماعى را از آنان دريغ ننمايند.19

برخورد عادلانه و مسالمت‏آميز پيامبر با مخالفان و نوشتن نامه به سران كشورها باعث شد دعوت اسلامى به سرعت گسترش يافته و افراد، گروه‏ها و هيأت‏هاى مذهبى و حكومتى فراوانى آزادانه راهى مدينه شوند و در مورد اين دين جديد تحقيق نمايند. در تاريخ حدود چهل هيأت مذهبى يا سياسى ثبت شده كه در زمان پيامبر، شهر مدينه پذيراى آنان بوده است.20 براى تبيين اين موضوع لازم است گزيده‏اى از پيمان‏هاى صلح، چند نمونه از تعاملات ايشان با مخالفان و مضمون برخى از نامه‏هاى پيامبر به سران كشورها بيان گردد:

1ـ3. انعقاد پيمان صلح و همزيستى

سيره پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بر انكار مليت‏ها و عدم استقلال داخلى آنان استوار نبوده و با وجود جهانى بودن آيين اسلام، موجوديت قبايل و ملت‏ها، چه در قلمرو حكومت اسلامى و چه خارج از آن، محفوظ بوده است. شاهد بارز اين مطلب، پيمان‏هاى بسيارى است كه در دوران حكومت پيامبر و پس از وفات حضرت، با ملت‏هاى گوناگون امضا شده است و در تمام موارد تا هنگامى كه ملت‏هاى غيرمسلمان به پيمان خود وفادار بوده‏اند، دولت اسلامى نيز پيمان صلح را نقض نمى‏كرده است؛ زيرا نقض پيمان از ديدگاه اسلام، گناهى بزرگ و غيرقابل گذشت است.21

در روش تعامل پيامبر با گروه‏هاى همجوار، مشاهده مى‏گردد كه چگونه سنت گذشته عرب در هم كوبيده شده و فرهنگ جنگ و خون‏ريزى جاى خود را به فرهنگ صلح و آشتى مى‏دهد. در فرهنگ نبوى، انسان‏ها محور احترام بوده و با توجه به آزادى انسان‏ها، جايى براى زورگويى و اجبار باقى نمى‏ماند. پيامبر با انعقاد قراردادهاى گوناگون و تأكيد به ياران خود در لزوم وفاى بدان، تمايل داشت زمينه‏هاى تيرگى روابط بين گروه‏ها را به حداقل رساند تا ديگر مفهوم جنگ و ستيز جز در مقابل متجاوزان و در مقام دفاع باقى نماند. از همان بدو ورود به مدينه، با انعقاد قرارداد اخوت بين مهاجران و انصارِ اوس و خزرج، كينه‏ها و اختلافات چندين ساله اين دو قبيله را در هم شكست و اين فضا را مهيا نمود تا غيرمسلمانان يهودى و مسيحى ساكن در آنجا نيز در كنار امت اسلامى زندگى توأم با آرامش داشته باشند. با بررسى «منشور مدينه» مشاهده مى‏گردد كه هدف اين قراردادها تأمين صلح، آزادى، امنيت و آرامش براى همه مردم، فارغ از دين و عقيده آنان است. در سيره پيامبر به وفور پيمان صلح و همكارى ديده مى‏شود كه پرداختن بدان، نياز به تأليف چندين جلد كتاب دارد. اما براى تبيين موضوع، به چند نمونه از آن پيمان‏ها اشاره مى‏گردد:

1ـ1ـ3. پيمان صلح مدينه يا «منشور مدينه»: اين منشور به عنوان نخستين «پيمان بين‏المللى» در اسلام شهرت يافته است.22 اين پيمان بين مسلمانان، مشركان و يهوديان منعقد گرديد. اين قرارداد، ضمن مشخص نمودن وظايف هر گروه، دربردارنده چارچوب روابط بين مسلمانان با همديگر، مسلمانان و يهود، و مسلمانان و مشركانى بود كه با مسلمانان سر جنگ داشتند. هدف اساسى اين پيمان، حفظ امنيت و همزيستى همه گروه‏هايى بود كه در مدينه كنار هم مى‏زيستند. پرداختن به كل مفاد قرارداد، از حوصله اين تحقيق خارج است؛ از اين‏رو، فقط به خلاصه مفاد آن در رابطه با يهوديان و مشركان بسنده مى‏شود:

مفاد صلح مسلمانان با يهوديان:

ـ يهوديانى كه تحت اين پيمان هستند، بايد مورد يارى و حمايت قرار گيرند و ستمى بدانان نشود و دشمنانشان يارى نگردند. هرگاه مسلمانان، يهود را به مصالحه فراخواندند، و يا يهود، مسلمانان را به مصالحه دعوت نمودند، بايد هر دو آن را بپذيرند.

ـ هنگام جنگ، يهوديان نيز بايد با مسلمانان در هزينه‏هاى جنگ مشاركت نمايند. مسلمانان هزينه خود و يهود نيز هزينه خودش را مى‏پردازد.

ـ مسلمانان و يهوديان «امت واحده» مى‏باشند. مسلمانان بر دين خود و يهوديان نيز بر دين خود مى‏باشند، مگر كسى كه مرتكب ظلم و گناه گردد.

ـ مسلمانان و يهوديان بايد در برابر دشمنانى كه عليه امضاكنندگان اين پيمان اعلام جنگ مى‏نمايند، با يكديگر همكارى و تعاون داشته باشند.

ـ بايد مظلومان را در ميان خود يارى كنند.

ـ مسلمانان و يهوديان بايد عليه مهاجمان به مدينه، همديگر را يارى نمايند.

ـ ميان يهوديان و مسلمانان نصيحت و خيرخواهى حاكم است.

مفاد قرارداد در خصوص مشركان: مشركان مدينه حق ندارند مشركان قريش را، چه مالى و چه جانى، پناه داده و در امان خود گيرند.23

2ـ1ـ3. پيمان صلح حديبيه: پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به مسافرتى صلح‏جويانه دست زد؛ بدين قرار كه كاروانى حدود هزار و چهارصد نفر براى حج آماده نمود و از قبايل عرب ـ هرچند مشرك بودند ـ دعوت به همراهى نمود. كاروان در منطقه «حديبيه» با لشكر مسلح دشمن مواجه شد... كاروان پيامبر به طور رسمى تصميم خود را بر حج خانه خدا ميان مسلمانان اعلام، و به وسيله پيك‏هايى، به مشركان قريش نيز ابلاغ كرد... از آن‏رو كه نبرد با حاجيان، عملى بسيار زشت و بر خلاف سنت‏هاى ديرين عرب بود؛ به ويژه از جانب مكيان كه هميشه به ميزبانى حجاج از هر قشرى افتخار مى‏كردند، در تصميم به جنگ با مسلمانان مردد شدند و سرانجام پيمان‏نامه «صلح حديبيه» ميان قريش و پيامبر منعقد شد. بر اساس اين پيمان، مقرّر شد روابط حسنه بين قريش و مسلمانان برقرار شود.24 مفاد صلح حديبيه به قرار ذيل بود:

ـ مخاصمه و جنگ ميان محمد و قريش تا ده سال ترك شود و مردم در اين مدت بر جان و مال خود ايمن باشند.

ـ اگر كسى از قريشيان كه تحت قيمومت و ولايت ديگرى است نزد محمّد آمد ـ اگرچه مسلمان شده باشد ـ بايد او را به سوى قريش بازگردانند، ولى اگر يكى از مسلمانان، نزد قريش برود لازم نيست او را به مدينه بازگردانند.

ـ طرفين بايد (آنچه تاكنون در ميانشان گذشته اظهار نكنند) و عداوت و دشمنى خود را پنهان نگه دارند، و دزدى و خيانتى بين آنان واقع نگردد.

ـ هريك از قبايل و افراد كه بخواهند با يكى از دو دسته (محمد و قريش) پيمان ببندند آزاد مى‏باشند.

ـ محمّد و همراهانش امسال به مدينه بازگردند و وارد مكه نشوند و سال آينده آزادند (براى انجام حج و عمره) به مكه بيايند، مشروط بر اينكه سه روز بيشتر در مكه نمانند، و بجز شمشير ـ كه آن هم در غلاف باشد ـ اسلحه ديگرى همراه نياورند.25

3ـ1ـ3. پييمان صلح با قبايل اطراف تبوك: هنگامى كه پيامبر به تبوك رسيد، قبايل اطراف و مجاوران تبوك كه از جمله آنان يحنّه‏بن رؤبة، بزرگ «ايله» و اهالى «جرباء» و «اذرح» بودند، نزد پيامبر آمده و با ايشان قرارداد صلح بستند و پيامبر براى هريك از آنها قراردادى جداگانه نوشت. قرارداد يحنّه‏بن رؤبة به قرار ذيل است: «به نام خداوند بخشنده بخشايشگر. اين امانى است از خدا و محمّد پيامبر خدا به يحنه‏بن رؤبة و مردم ايله كه كشتى‏ها و كاروان‏هاى ايشان در دريا و صحرا در امان باشد. اينان و هر كه با ايشان است، از مردم شام و اهل يمن و مردم دريا، در پناه خدا و محمّد، پيامبر او هستند و براى كسى جايز نيست كه ايشان را از استفاده كردن آبى كه بر سر آن وارد مى‏شوند يا راهى كه بدان طى طريق مى‏كنند از دريا و خشكى جلوگيرى كند، و هر كدام از ايشان كه مرتكب جرمى شد، دارايى و مال او حايل مجازات او نخواهد شد.»26

2ـ3. رفتار مسالمت‏آميز پيامبر در قبال مخالفان

پيامبر در روابط بين‏الملل و در برخورد با مخالفان عقيدتى خود تا جايى كه امكان داشت، از شيوه صلح و دوستى استفاده مى‏نمود و اگر در جاهايى متوسل به شيوه‏هاى خشونت‏آميز مى‏شد به خاطر مقابله به مثل و يا تنها راه‏حل باقى‏مانده بود. در ادامه، اين ادعا، در سه بحث از روابط پيامبر با مشركان مكه، مسيحيان و يهوديان ثابت مى‏گردد:

1ـ2ـ3. تعامل مسالمت‏آميز پيامبر با مشركان مكه: دعوت پيامبر در مكه به روش مسالت‏آميز و در حد گفت‏وگو بود. اما مشركان مكه در راه خنثا كردن دعوت اسلامى از هيچ كار زشتى دريغ نمى‏كردند. فشار مشركان به افرادى كه مسلمان شده بودند زياد شد و افراد قبايل مأمور شدند هر كدام ميان قبيله خود، هركس را كه به دين اسلام درآمده شكنجه دهند تا از اين دين دست بردارد. از اين‏رو، حبس و آزار و اذيت افراد مسلمان شروع شد. انواع زجرها را نسبت بدانان روا مى‏داشتند، برخى را مى‏زدند، گروهى را به گرسنگى مى‏آزردند، جمعى را هنگام داغ شدن ريگ‏هاى مكه برهنه كرده و روى آن ريگ‏هاى تفتيده مى‏خواباندند و بدين‏وسيله، آن‏قدر شكنجه مى‏دادند تا از دين خود دست بردارند. در اين ميان، برخى به واسطه كثرت صدمات وارده، از دين خود بيزارى مى‏جستند و بعضى هم استقامت مى‏ورزيدند.

پيشواى اسلام كه نيرويى براى دفاع از آنان نداشت، به ياران خود پيشنهاد هجرت به حبشه داد. به دنبال اين سخن پيامبر، دسته دسته مسلمانان عازم حبشه شدند. در سرزمين حبشه نيز از آزار مشركان قريش در امان نبودند. تا جايى كه كفار قريش با هداياى بسيار نزد نجاشى رفتند تا او را راضى كنند مسلمانان را به مكه بازگرداند، اما نجاشى به درخواست آنان پاسخ منفى داد. از آن‏رو كه تلاش قريش در هر مرحله بى‏نتيجه مى‏ماند و روز به روز تعداد ايمان آورده‏ها فزونى مى‏يافت، خشم و كينه‏توزى آنان را ازدياد مى‏بخشيد.27

قريش در جبران شكست‏هاى پى در پى، بر آن شد كه پيامبر و ياران او را در تنگناى سخت‏ترين فشارها قرار دهد. با اين انگيزه، چند تن از سران قريش پيمانى را امضا نمودند. در اين پيمان، قريش تعهد كرد كه از هرگونه دادوستد و پيوند سببى با بنى‏هاشم و بنى عبدالمطلب خوددارى كنند. با محاصره سياسى و اقتصادى قريش، مسلمانان دوره‏اى سخت را در محلى به نام «شعب ابى‏طالب» گذراندند. مسلمانان در مدت سه سال محاصره، با زحمات فراوان و با به خطر انداختن جان خويش، مخفيانه به تأمين نيازهاى ضرورى مى‏پرداختند.28

از ديگر اقدامات مشركان مكه عليه مسلمانان، تلاش براى از بين بردن پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بود. آنان در محلى به نام دارالندوه جلسه‏اى تشكيل دادند و تصميم گرفتند پيامبر را به قتل برسانند. گفتند: در هر طايفه‏اى جوانى نيرومند انتخاب شود و با هم، محمد را بكشند تا خون او در ميان همه طايفه‏ها تقسيم شود و طايفه بنى‏مناف نتوانند با همه آنان جنگ كنند، بلكه و فقط با پرداخت خون‏بها راضى شوند. جوانان انتخاب‏شده در كنار در خانه آن حضرت كمين گرفتند تا ايشان را بكشند، اما پيامبر آن شب در بسترش نخوابيد و به مدينه هجرت نمود.29

مشركان مكه حتى بعد از هجرت پيامبر نيز دست از اقدامات خصمانه خود برنداشته، عليه مسلمانان جنگ‏هاى زيادى راه انداختند كه مهم‏ترين آنها، جنگ «بدر»، «احد»، و «احزاب» بود. موارد مذكور، تنها گوشه‏اى از صحنه‏هاى رفتار غيرمسلمانان با مسلمانان در مكه بود. با وجود اين، وقتى پيامبر به قدرت كافى دست پيدا نمود و مى‏توانست از مشركان مكه انتقام گيرد، از چنين برخوردى با آنان پرهيز كرد.

وقتى كه سپاه ده هزار نفرى پيامبر به شهر مكه نزديك شد، يكى از پرچم‏داران و فرماندهان ارشد لشكر به نام سعدبن عباده خطاب به ابوسفيان كه روزگار مديدى فرماندهى لشكر كفار عليه اسلام را به عهده داشت، فرياد برداشت و گفت: «امروز روز برخوردهاى خونين است. امروز حرمت‏ها شكسته مى‏شود. امروز خداوند قريش را به خاك ذلت مى‏افكند.» هنگامى كه خبر به پيامبر رسيد، او را عزل نمود و فرمود: «امروز روز رحمت و مهربانى است. امروز خداوند قريش را [به سبب اسلام]عزت‏مى‏دهد.»30

پيامبر، اينچنين شعار كينه و انتقام‏جويى را به شعار محبت و عفو و گذشت مبدل نمود و به جاى آن همه بدى و آزار و اذيت كه او و يارانش از مشركان مكه ديده بودند، هيچ انتقامى از آنان نگرفت. پيامبر بعد از فتح مكه و ورود به كعبه، دو طرف چارچوب در خانه كعبه را با دست گرفت و خطاب به قريشيان فرمود: «هرگونه امتياز قبيلگى يا طلب مال يا خون‏خواهى زير اين دو پاى من است... اى جماعت قريشيان، خداوند نخوت جاهليت و تفاخر به پدران و نياكان را از شما دور ساخته است. مردم همه از آدم‏اند، و آدم هم از خاك.»31 آن‏گاه، اين آيه را تلاوت فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَاللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»(حجرات: 13)؛ اى مردم، ما شما را از نرى و ماده‏اى بيافريديم. و شما را جماعت‏ها و قبيله‏ها كرديم تا يكديگر را بشناسيد. هر آينه، گرامى‏ترين شما نزد خدا، پرهيزگارترين شماست. خدا دانا و كاردان است.

پس از آن فرمود: «فكر مى‏كنيد من با شما چه رفتارى بكنم؟» گفتند: رفتار نيك! برادر كريم ما و برادرزاده كريم ما هستيد. پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نيز فرمود: «من به شما همان را مى‏گويم كه يوسف به برادرانش گفت: امروز هيچ سرزنش و ملامتى بر شما نيست، برويد كه شما آزاديد.»32

2ـ2ـ3. رفتار مسالمت‏آميز پيامبر با مسيحيان: در عصر نبوى، قرآن موضع يهود و مشركان در مقابل مسلمانان را موضعى خشن و با عداوت، و موضع مسيحيان را موضعى ملايم و با دوستى وصف مى‏كند: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُواْ وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ قَالُوَاْ إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانا وَأَنَّهُمْ لاَ يَسْتَكْبِرُونَ» (مائده: 82)؛ دشمن‏ترين مردم نسبت به كسانى كه ايمان آورده‏اند يهود و مشركان را مى‏يابى، و مهربان‏ترين كسان نسبت به آنان كه ايمان آورده‏اند كسانى را مى‏يابى كه مى‏گويند: ما نصرانى هستيم؛ زيرا بعضى از ايشان كشيشان و راهبان هستند و آنها سرورى نمى‏جويند.

لحن قرآن و نامه‏هاى پيامبر با مسيحيان همواره همراه با عطوفت و ملايمت بود. آموزه‏هاى حضرت عيسى عليه‏السلام در دعوت ياران خود به محبت و بردبارى تأثير فراوانى در تعامل مسيحيان با ديگر گروه‏ها نهاده بود. مسيحيان حبشه گروهى از مسلمانان را پناه دادند و از آنان در مقابل آزار و اذيت مشركان قريش حمايت نمودند. هنگامى كه پيامبر يارانش را زير شكنجه‏هاى قريش مى‏ديد و قدرتى هم نداشت از آنان دفاع كند از نجاشى به نيكى ياد نمود و آنان را تشويق كرد تا به آن سرزمين هجرت نمايند.33

قبايل و دسته‏هاى گوناگون مسيحيان در زمان حيات پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و بعد از آن، پيوسته از حمايت مسلمانان بهره‏مند بودند و مسلمانان بر اساس پيمان صلح كه با مسيحيان بسته بودند، از منافع و حقوق آنان دفاع مى‏كردند. فقط در زمان عمر، در سرزمين‏هاى اسلامى بجز زنان، اطفال و پيرمردان مسيحى، تعداد پانصد هزار مسيحى زندگى مى‏كردند و در مصر، پانزده ميليون مسيحى در كمال آرامش و امنيت تحت حكومت مسلمانان بودند.34

متن يكى از قراردادهاى صلح پيامبر كه با يكى از كشيشان مسيحى منعقد گرديد به قرار زير است: «به نام خداوند بخشاينده بخشايشگر. از محمد پيامبر خدا به اسقف ابى‏حارث و تمامى اسقف‏ها، كاهنان و راهبان سرزمين نجران كه: هرچه از كم و زياد تحت يد آنان مى باشد در پناه خدا و پيامبرش مى‏باشد. بدين‏گونه كه هيچ اسقفى از اسقف بودنش، و هيچ راهبى از راهب بودنش، و هيچ كاهنى از كاهن بودنش تغيير داده نشده و هيچ حقى از حقوق و سلطه آنان تغيير داده نشده و تا زمانى كه به فكر اصلاح باشند و به ديگران ظلم روا ندارند در پناه خدا و پيامبرش مى‏باشند.»35 بر اساس اين پيمان، روشن مى‏گردد كه حكومت اسلامى در تمامى لحظات، اصول انسانى را در نظر داشته و با مخالفان عقيدتى خود بر اساس روح رحمت و ملاطفت تعامل مى‏نمايد.

3ـ2ـ3. رفتار مسالمت‏آميز پيامبر با يهود: قرآن، يهود عصر پيامبر را سرسخت‏ترين دشمن مسلمانان معرفى مى‏نمايد.36 پيغمبر در مقابل بدرفتارى يهوديان صبور بود و از نفاقشان چشم مى‏پوشيد و آنها را با مسلمانان برابر مى‏گرفت و رسوم دينشان را محترم مى‏داشت. پيغمبر بر پيمان‏هايى كه با يهوديان بسته بود استوار بود و اگر يكى از يهوديان بر خلاف پيمان رفتار مى‏كرد، به مجازات او اكتفا مى‏كرد و ديگران را به گناه او نمى‏گرفت؛ چنان‏كه درباره كعب‏بن اشرف و سلام‏بن ابى‏حقيق كه به مسلمانان خيانت كرده بودند، همين روش را به كار بست و به قتل آنها اكتفا كرد و متعرض يهوديان ديگر نشد. پيغمبر با يهوديان مدارا مى‏كرد و وقتى كه پيمان خود را مى‏شكستند و بر آنها دست مى‏يافت، در مجازاتشان حد اعتدال را نگه مى‏داشت يا به حكم كسى كه يهوديان او را به داورى برگزيده بودند، رضايت مى‏داد. در واقع، رفتار پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با يهوديان بسيار ملايم‏تر از رفتار وى با مردم قريش و ديگر قبايل عرب بود.37

براى تبيين مواضع پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در قبال خيانت‏هاى يهود، لازم است به برخى از اسناد صدر اسلام اشاره گردد:

ـ زنى از يهود به نام زينب بنت حارث كه همسر سلام‏بن مشكم بود، گوسفندى را بريان و مسموم نموده و به عنوان هديه نزد پيامبر آورد و بدين‏وسيله، خواست پيامبر را از بين ببرد. هنگامى كه گوسفند مزبور را نزد پيامبر نهاد، يكى از اصحاب نيز به نام بشربن براء در نزد او بود. پيامبر قسمتى از آن را برداشت و در دهان خويش نهاد. بشر نيز مقدارى از گوشت آن را در دهان خود گذارده، فرو داد. ولى پيامبر همين كه دندان روى آن گذارد آن را بيرون انداخت و چيزى از آن فرو نداد و فرمود: استخوان اين حيوان به من خبر داد كه آلوده به زهر است. از اين‏رو، آن زن را خواست و ماجرا را از او پرسيد: آن زن نيز صريحا اعتراف كرد كه من آن را مسموم كردم. پيامبر از آن زن در گذشت، ولى بشربن براء در اثر همان گوشت مسمومى كه خورده بود از دنيا رفت و پيامبر، خود ديه او را پرداخت نمود.38

ـ پيامبر به درخواست يهود خيبر، اراضى آنجا را به خود آنان واگذار كرد تا در آنجا زراعت كنند و هر ساله نصف محصول را به پيامبر دهند، مشروط بر اينكه هر زمان پيامبر بخواهد آنان را از آن سرزمين بيرون كند. بر اساس اين برنامه، يهود به كار زراعت مشغول بودند و مسلمانان هم با آنان رفت و آمد و داد و ستد داشتند، تا اينكه ماجرايى اتفاق افتاد كه يهود خيبر به خيانت متهم شدند و فصل جديدى در مراوده با ايشان باز شد. ماجرا از اين قرار بود كه يهود خيبر عبداللّه‏بن سهل ـ يكى از مسلمانان ـ را كشتند و جنازه‏اش را در نهر آبى در خيبر انداختند و سپس هنگام تحقيق از جريان قتل، بكلى منكر قتل او شدند. پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله براى قطع منازعه و عدم شعله‏ور شدن جنگ و كينه، صد شتر از اموال خود به عنوان خون‏بها به اولياى دم پرداخت و بدين ترتيب به اين غائله پايان داد.39

ـ گروهى از يهوديان نزد پيامبر آمدند و به جاى سلام، به ايشان گفتند: «السام عليكم» (مرگتان باد). پيامبر فقط جواب داد: «و عليكم.» عايشه مى‏گويد: من به هدف آنان پى بردم و گفتم: «وعليكم السام و اللعنة.» پيامبر فرمود: «اى عايشه درنگ كن. خداوند رفق و نرم‏خويى را در هر كارى دوست دارد. عايشه گفت: «اى پيامبر، مگر نشنيدى كه چه گفتند؟!» پيامبر فرمود: «من نيز گفتم و بر شما باد.»40

اما پيمان‏شكنى يهود به جايى رسيد كه دست به اقدام مسلحانه زده و پيمان خود را نقض نمودند. در حومه يثرب سه قبيله قدرتمند «بنى‏قينقاع»، «بنى‏نضير» و «بنى‏قريظه» كه نبض اقتصادى منطقه را در دست داشتند، ساكن بودند. هر كدام از اين سه قبيله در نقض پيمان مشترك و براندازى نظام نوپاى اسلامى دست به اقدام عملى زدند:

الف. بنى‏قينقاع: يهود بنى‏قينقاع نخستين دسته‏اى بودند كه پيمان خود را با مسلمانان شكستند. ماجرا از اين قرار بود كه زنى از مسلمانان به بازار يهود بنى‏قينقاع آمد تا كالايى را كه همراه خود براى فروش آورده بود بفروشد. سپس به در مغازه زرگرى يهودى آمده و در آنجا نشست. يهوديان اصرار داشتند كه آن زن روى خود را بگشايد، ولى او خوددارى كرد. زرگر يهودى كه خوددارى او را از گشودن رويش مشاهده كرد، برخاست و بدون اينكه آن زن بفهمد دامن پيراهنش را از پشت سر بلند كرد و به بالاى آن گره زد، زن مسلمان بى‏اطلاع از همه چيز، همين كه از جا برخاست قسمت پايين بدنش از پشت سر، يكجا نمايان شد و يهوديان بر او خنديدند. زن كه تازه از ماجرا مطلّع شده بود، به شدت ناراحت شد و فرياد كشيد. يكى از مسلمانان كه شاهد اين ماجرا بود، به آن زرگر حمله كرد و او را كشت. ساير يهوديان نيز به آن مرد مسلمان حمله كرده و او را كشتند. مسلمانان كه از ماجرا آگاه شدند، درصدد انتقام برآمدند و بدين‏ترتيب، رابطه ميان آنان و يهود بنى‏قينقاع به هم خورد و سبب شد كه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبه جنگ ايشان رود.

بنى‏قينقاع كه تاب جنگ را نداشتند به قلعه‏هاى خويش پناهنده شدند. پيامبر اطراف خانه‏هاى آنان را محاصره كرد و اين محاصره پانزده روز طول كشيد. بنى‏قينقاع به تنگ آمده، ناچار به تسليم شدند. پيامبر از كشتن آنان به سبب نقض پيمان صرف‏نظر كرد و دستور داد كه آنان باغ و خانه و زندگى خود را ترك نموده و از مدينه خارج شوند، و اين فرمان عملى شد و يهود مزبور ناچار شدند از خانه و زندگى خود دست كشيده و به «اذرعات» شام بروند.41

ب. بنى‏نضير: عمروبن امية ضمرى به خاطر تلافى جنايتى كه عامربن طفيل نسبت به چهل نفر از مسلمانان انجام داده و آنان را از دم شمشير گذرانده بود، دو تن از قبيله عامر را كه در پناه پيامبر بودند، كشت. البته عمروبن اميه اطلاعى از پناه دادن پيامبر به آن دو نداشت.

پيامبر پس از آگاهى ماجرا، متقبل شد كه ديه آن دو را بپردازد. از اين‏رو، درصدد تهيه هزينه خون‏بها برآمد، و به همين منظور، با جمعى از اصحاب خود نزد يهوديان بنى‏نضير آمد و از آنها براى پرداخت آن خون‏بها كمك خواست؛ زيرا يهوديان بنى‏نضير هم با پيامبر پيمان دوستى داشتند و هم با بنى عامر... . آنان به پيامبر قول همه‏گونه كمك و مساعدتى دادند، ولى در همان موقع كه آن حضرت در محله آنان پشت ديوار يكى از خانه‏هاى ايشان به انتظار كمك آنان نشسته بود با هم خلوت كرده و گفتند: «شما هرگز براى كشتن اين مرد چنين فرصتى مثل امروز پيدا نخواهيد كرد، هم اكنون مردى بالاى بام اين خانه برود و سنگى از بالا بر سر او بيندازد و كارش را تمام كند.»

شخصى به نام عمروبن جحاش انجام اين كار را به عهده گرفت و بلادرنگ خود را بالاى بام رساند تا نقشه يهود را اجرا كند. ولى قبل از آنكه او شروع به كار نمايد، خداوند به وسيله وحى پيامبر خود را از توطئه ايشان آگاه كرد. از اين‏رو، حضرت فورا از پشت آن ديوار حركت كرد و مانند كسى كه به دنبال كارى مى‏رود بدون آنكه حتى اصحاب خود را باخبر كند به طرف مدينه به راه افتاد.

پيامبر توطئه بنى‏نضير را به اطلاع ياران خود رساند و دستور داد تا آماده جنگ با آنها شوند. پيامبر قلعه‏هاى آنان را به مدت شش روز محاصره كرد. آنان كه ياراى مقاومت نداشتند شب ششم به پيامبر پيغام دادند كه ما حاضريم از اين سرزمين برويم، مشروط بر اينكه آن حضرت اجازه دهد جز اسلحه هر چه اثاث دارند و شترانشان قدرت حمل آن را دارد با خود ببرند. پيامبر اين پيشنهاد را پذيرفت و آنها هرچه مى‏توانستند بر شتران خود بار كرده، از قلعه‏ها بيرون آمدند. حتى برخى از آنان درهاى اتاق را با چهارچوب آن كنده و روى شترها بار كردند. چند دسته از آنان مانند سلام‏بن ابى‏الحقيق و كنانه‏بن ربيع و حيى‏بن اخطب به خيبر رفتند و مابقى به شام رهسپار شدند.42

ج. بنى‏قريظة: يهوديان بنى‏قريظه در مدينه سكونت داشتند و پيامبر پس از ورود بدان شهر با آنها پيمان دوستى بسته بود. حيى‏بن اخطب يكى از بزرگان يهود بنى‏نضير پس از اخراج آنها از مدينه به مكه رفت و قريش و ساير قبايل را به جنگ با پيامبر تحريك كرد. در اين هنگام كه قريش با آن سپاه مجهز به مدينه آمدند، حيى‏بن اخطب براى استمداد از يهود بنى‏قريظه به در خانه كعب‏بن اسد رئيس آنها آمد و پس از اصرار فراوان با دادن وعده عزت هميشگى، آنان را به نقض پيمان با پيامبر تحريك نمود. بدين ترتيب، يهود بنى‏قريظه نيز پيمان خود را شكستند و آمادگى خود را براى جنگ با محمّد به اطلاع قريش رساندند. اين خبر كه به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله رسيد، سعدبن معاذ رئيس اوس و سعدبن عبادة رئيس خزرج را فرستاد تا صحت و سقم اين خبر را بررسى كنند. وقتى اينان به نزد بنى‏قريظه آمدند ديدند كار بدتر از آن است كه شنيده‏اند و به محض اينكه سخن از پيمان با پيامبر به ميان آمد، زبان به دشنام گشوده و گفتند: محمّد كيست؟! ما نه پيمانى با او داريم و نه عهدى. ياران پيامبر باز گشته و ماجرا را به اطلاع ايشان رساندند. يهود بنى‏قريظه پس از اينكه پيمان خود را شكستند درصدد جنگ برآمده و برخى از آنها لباس جنگ پوشيده، به ميان شهر آمدند و افرادى را كه سر راه خود مى‏ديدند، مورد تعرض قرار مى‏دادند... .

جنگ احزاب به سبب تفرقه‏اى كه توسط نعيم‏بن مسعود بين سپاه دشمن ايجاد كرد و همچنين باد سردى كه از جانب خداوند بر سپاه مشركان فرستاده شد، به نفع مسلمانان پايان يافت و تمامى لشكريان دشمن دست از محاصره مدينه برداشته و به ديار خويش بازگشتند. حال ديگر پيامبر ماند و سرنوشت پيمان‏شكنان بنى‏قريظه.

پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با مسلمانان به سوى قلعه‏هاى بنى‏قريظه حركت كرد و آنان را محاصره نمود. محاصره بنى‏قريظه بيست و پنج روز به طول كشيد تا اينكه ناچار به تسليم شدند. هنگامى كه بنى‏قريظه تسليم شدند، قبيله اوس به نزد پيامبر آمدند و گفتند: اى پيامبر خدا، اينها در مقابل خزرج هم‏پيمانان ما بوده‏اند، و همان‏گونه كه درباره يهود بنى‏قينقاع به خاطر خزرج ارفاق كردى، درباره اينان نيز به خاطر ما ارفاق كن. پيامبر فرمود: مايليد يك نفر از قبيله اوس درباره ايشان حكم كند؟ گفتند: آرى. فرمود: سعدبن معاذ درباره ايشان حكم كند و هر چه او حكم داد ما همان‏طور رفتار مى‏كنيم. انصار و همچنين يهود بنى‏قريظه به حكميت سعدبن معاذ راضى شدند. سعد قبل از صدور حكم گفت: با خدا عهد مى‏كنيد كه هر چه من حكم كردم بپذيريد؟ گفتند: آرى. سعد گفت: پس من حكم مى‏كنم كه مردانشان كشته شوند و اموالشان تقسيم شود، و زنان و كودكانشان به اسارت مسلمانان درآيند. بدين ترتيب، مردان آنان كشته شدند، و زنان وكودكانشان‏به‏اسارت‏درآمدند.43

با بررسى اين حقايق تاريخى مشخص مى‏گردد كه اسلام اصل را بر «صلح و همزيستى مسالمت‏آميز» با مخالفان عقيدتى خود بنا نموده و تا گروهى دست به پيمان‏شكنى و تعدى و تجاوز به جان و مال مسلمانان نزنند، مسلمانان موظفند بر عهد خويش پايبند بوده و اصل صلح و همزيستى را حفظ نمايند.

رعايت اين اصل از سوى مسلمانان به گونه‏اى بوده كه عيشويابه، رهبر مسيحى كه از سال 647 تا657 هجرى قمرى بر كرسى رياست كشيشان مسيحى (مقام بطريق) نشسته بود، مى‏نويسد: «اعرابى كه خداوند آنان را بر جهان مسلط نموده، همان‏گونه كه مى‏دانيد بسيار خوب با ما رفتار مى‏نمايند. آنان دشمن مسيحيت نيستند، بلكه دين ما را مى‏ستايند، به انديشمندان و كشيشان ما احترام مى‏نهند، و دست يارى و كمك به كليساهاى ما مى‏دهند.44

3ـ3. فرستادن نامه به سران كشورها

چنان‏كه قرآن بيان مى‏كند، رسالت اسلام براى همه جهانيان است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرا وَنَذِيرا» (سبأ: 28)؛ و تو را به پيامبرى نفرستاديم، مگر بر همه مردم مژده‏دهنده و بيم‏دهنده. ولى بيشتر مردم نمى‏دانند. هنگامى كه دعوت اسلامى در سرزمين حجاز فراگير شد و پيامبر توانست در مدينه صلح و امنيت بين گروه‏هاى درگير ايجاد كند و پايه‏هاى حكومت اسلامى را تا اندازه‏اى مستحكم نمايد، نامه‏هاى متعددى براى زمام‏داران كشورها فرستاد و آنان را به اصل مشترك بين اديان آسمانى يعنى «توحيد» دعوت نمود. نزديك به يكصد و هشتاد و پنج نامه از متن نامه‏هاى پيامبر براى دعوت سران كشورها، سلاطين، رؤساى قبايل و شخصيت‏هاى مذهبى سياسى به اسلام ثبت شده است كه متن همه آنها دال بر شيوه مسالمت‏آميز دعوت ايشان است.45

در نامه به مقوقس زمامدار مصر،46 هراكليوس پادشاه روم47 و نجاشى فرمانرواى حبشه48 پيداست كه نامه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با درود و احترام آغاز شده و فقط از آن فرمان‏روايان مى‏خواهد كه مانع دعوت اسلامى نشده و اجازه دهند مردم آنها، پيام خداوند را بشوند تا اگر خواستار حقيقت بودند آن را بپذيرند. چكيده اين نامه‏ها به اصل مشترك اديان فراخوانده شده كه نشان مى‏دهد اصل در اسلام بر «همزيستى مسالمت‏آميز» با توجه به «همزيستى مذهبى» و دعوت به «اصول مشترك» مى‏باشد: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَى كَلَمَةٍ سَوَاء بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئا وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضا أَرْبَابا مِن دُونِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ اشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل‏عمران: 64)؛ بگو: اى اهل كتاب، بياييد از آن كلمه‏اى كه پذيرفته ما و شماست پيروى كنيم: آن‏كه جز خداى را نپرستيم و هيچ چيز را شريك او نسازيم و بعضى از ما بعضى ديگر را سواى خدا به پرستش نگيرد. اگر آنان رويگردان شدند بگو: شاهد باشيد كه ما مسلمان هستيم. پيامبر با ارسال نامه‏هايش به دنبال افزايش قدرت و تحت سلطه در آوردن انسان‏ها و استثمار آنان نبود. بنابراين، چون شيوه دعوت پيامبر مسالمت‏آميز بود، در اكثر نامه‏ها، پادشاهان با نيكى به پيامبر جواب داده، بعضا هدايايى براى ايشان مى‏فرستادند،49 گروهى در خفا اسلام آورده، ولى از ترس ايجاد دو دستگى ميان مردمشان، اسلام خود را آشكار نمى‏كردند50 و گروهى نيز به صراحت اسلام آورده و نماينده خود را براى ابراز وفادارى نزد پيامبر مى‏فرستادند.51

نتيجه‏گيرى

1. قرآن با نفى هرگونه نژادپرستى، به رسميت شناختن آزادى عقيده و فكر، گفت‏وگوى مسالمت‏آميز با مخالفان عقيدتى، شناسايى رسمى پيامبران و كتب آسمانى گذشته، مبارزه با ادعاى برترى از جانب صاحبان اديان و صدور فرمان در زمينه ايجاد صلح بين‏الملل، جايى براى اصالت روابط خصمانه با پيروان اديان ديگر و ملل غيرمسلمان باقى نگذاشته است.

2. نامه‏هاى پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به سران كشورهاى ديگر و شيوه‏هاى برخورد ايشان با مخالفان و متجاوزان، اصالت همزيستى مسالمت‏آميز را باغيرمسلمانان‏به‏اثبات مى‏رساند.

3. اسلام با هيچ غيرمسلمانى سر جنگ ندارد و تا غيرمسلمانان دست به نقض قوانين نزده و نسبت به دين، جان، مال و نواميس مسلمانان خيانت نورزند، دولت اسلامى و مسلمانان موظفند محترمانه با آنان برخورد نمايند.

4. منابع اصيل روايى و تاريخى اسلام به هيچ وجه با گفته‏هاى مستشرقان مبنى بر اصالت خصومت و رواج جنگ‏طلبى در روابط بين‏الملل اسلامى موافق نمى‏باشد.

5. قرآن و سيره عملى پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهنشان‏دهنده اصالت صلح در روابط بين‏الملل اسلامى است، به گونه‏اى كه اگر غيرمسلمانان اصل صلح را پاس دارند، دولت‏هاى اسلامى و مسلمانان نيز موظف به حفظ و تداوم آن رابطه مى‏باشند.

... منابع

ـ آرنولد، توماس، الدعوة الى‏الاسلام، ترجمه حسن ابراهيم و عبدالمجيد عابدين، قاهره، مكتبة النهضه‏المصريه، 1970م.

ـ آقابخشى، على، فرهنگ علوم سياسى، تهران، تندر، 1363.

ـ آيتى، عبدالمحمد، ترجمه فارسى قرآن، چ چهارم، تهران، سروش، 1374.

ـ ابراهيمى، محمد و ديگران، اسلام و حقوق بين‏الملل عمومى، چ چهارم، تهران، سمت، 1381.

ـ ابن ابى‏شيبه، عبداللّه‏بن محمد، الكتاب المصنف فى الاحاديث والاثار، بى‏جا، الدار السلفيه‏الهندية، بى‏تا.

ـ ابن‏حبان، محمد، السيره‏النبوية و اخبارالخلفاء، ط. الثالثة، بيروت، الكتب‏الثقافية، 1417ق.

ـ ابن‏سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بيروت، دار الكتب‏العلمية، 1410ق.

ـ ابن سيدالناس، محمد، عيون‏الاثر، بيروت، دارالقلم، 1414ق.

ـ ابن‏شعبه حرّانى، حسن‏بن على، تحف‏العقول، ط. الثانية، قم، مؤسسة النشرالاسلامى، 1363.

ـ ابن‏كثير، اسماعيل‏بن عمر، البداية والنهاية، بى جا، دارهجر للطباعة والنشر، 1418ق.

ـ ـــــ ، السيره‏النبوية، بيروت، دارالمعرفة، 1395ق.

ـ ابن‏هشام، عبدالملك، السيرة النبوية، ط. الثانية، مصر، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابى الحلبى، 1375ق.

ـ ابوداود، سليمان‏بن اشعث، سنن أبى‏داود، بيروت، دار الكتاب‏العربى، بى‏تا.

ـ ابونعيم اصبهانى، احمدبن عبداللّه، دلائل‏النبوة، ط. الثانية، بيروت، دارالنفائس، 1406ق.

ـ احمدى ميانجى، على، مكاتيب‏الرسول، بيروت، دارالصعب، بى‏تا.

ـ بخارى، محمدبن اسماعيل، الجامع الصحيح المختصر، ط. الثالثة، اليمامة، داربن كثير، 1407ق.

ـ بوازار، مارسل، انسان‏دوستى در اسلام، ترجمه محمدحسن مهدوى اردبيلى و غلامحسين يوسفى، تهران، طوس، 1362.

ـ بيهقى، احمدبن حسين، دلايل‏النبوة، بيروت، دارالكتب العلمية، 1405ق.

ـ حرّ عاملى، محمدبن حسن، وسائل‏الشيعة، قم، مؤسسه آل‏البيت، 1409ق.

ـ حسن، ابراهيم حسن، تاريخ سياسى اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاينده، چ دهم، تهران، جاويدان، 1380.

ـ حلبى، على‏بن برهان‏الدين، السيرة الحلبية، بيروت، دارالمعرفة، 1400ق.

ـ حوفى، احمدمحمد، سماحه‏الاسلام، ط. الثالثه، قاهره، نهضة مصر للطباعة، 1998م.

ـ خركوشى، عبدالملك‏بن محمد، شرف المصطفى، مكة، دارالبشائر الاسلامية، 1424ق.

ـ دهخدا، على‏اكبر، لغت‏نامه دهخدا، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران، 1377.

ـ راغب اصفهانى، حسين‏بن محمد، المفردات فى غريب‏القرآن، دمشق، دارالقلم، 1412ق.

ـ رشيدرضا، محمد، تفسير المنار، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب، 1990م.

ـ زحيلى، وهبه‏بن مصطفى، الاسلام و غيرالمسلمين، دمشق، دارالمكتبى، 1418ق.

ـ سهيلى، عبدالرحمن، الروض الأنف فى شرح السيرة النبوية، بيروت، دار احياء التراث‏العربى، 1421ق.

ـ طباره، عفيف عبدالفتاح، روح‏الدين الاسلامى، ط. ثلاثون، بيروت، دارالعلم الملايين، 1995م.

ـ طبرانى، سليمان‏بن احمد، مسندالشاميين، بيروت، مؤسسة الرسالة، 1405ق.

ـ طبرى، محمدبن جرير، تاريخ الأمم والملوك، بيروت، دارالكتب العلمية، 1407ق.

ـ علوى، سيدمحمود، مبانى فقهى روابط بين‏الملل، چ هفتم، تهران، اميركبير، 1388.

ـ عميد، حسن، فرهنگ عميد، چ بيست‏وهفتم، تهران، اميركبير، 1383.

ـ عميدزنجانى، عباسعلى، اسلام و همزيستى مسالمت‏آميز، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1344.

ـ قرافى، شهاب‏الدين، الفروق، بى‏جا، عالم‏الكتب، بى‏تا.

ـ لوبون، گوستاو، حضاره‏العرب، ترجمه عادل زعيتر، ط. الثالثه، قاهره، دار احياءالكتب‏العربيه، 1956م.

ـ مباركفورى، صفى‏الرحمن، الرحيق المختوم، بيروت، دارالهلال، بى‏تا.

ـ محصانى، صبحى، القانون‏العلاقات الدولة فى الاسلام، بيروت، دارالعلم الملايين، 1972م.

ـ واقدى، محمدبن عمر، المغازى، ط. الثالثة، بيروت، دارالاعلمى، 1409ق.

\* كارشناس ارشد فقه مقارن و حقوق عمومى، دانشگاه مذاهب اسلامى تهران. دريافت: 11/11/89 ـ پذيرش: 20/4/90.

Amini6517@gmail.com

1ـ نساء: 90.

2ـ بقره: 208.

3ـ ر.ك: صبحى محصانى، القانون العلاقات الدولة فى الاسلام، ص 50.

4ـ گوستاو لوبون، حضاره‏العرب، ترجمه عادل زعيتر؛، ط. الثالثة، قاهره، داراحياء الكتب‏العربية، 1956م.

5ـ توماس آرنولد، الدعوة الى‏الاسلام، ترجمه حسن ابراهيم و عبدالمجيد عابدين، قاهره، مكتبة النهضة المصرية، 1970م.

6ـ عباسعلى عميدزنجانى، اسلام و همزيستى مسالمت‏آميز، تهران، دارالكتب الاسلامية، 1344.

7ـ مارسل بوازار، انسان‏دوستى در اسلام، ترجمه محمدحسن مهدوى اردبيلى و غلامحسين يوسفى، تهران، طوس، 1362.

8ـ احمدمحمد حوفى، سماحه‏الاسلام، ط. الثالثة، قاهره، نهضة مصر للطباعة، 1998م.

9ـ وهبه‏بن مصطفى زحيلى، الاسلام و غيرالمسلمين، دمشق، دارالمكتبى، 1418ق.

10ـ برخى از اين موارد، به قرار زيرند: جزيه براى عقوبت غيرمسلمان وضع شده؛ هنگام اخذ جزيه، غيرمسلمان را بايد در آفتاب قرار داد؛ هنگام پرداخت جزيه، غيرمسلمان سرش را پايين بگيرد و گيرنده جزيه ريش او را گرفته و يك پس گردنى به او بزند و... .

11ـ عباسعلى عميدزنجانى، همان، ص 13.

12ـ ر.ك: حسن عميد، فرهنگ عميد، ص 1267؛ على‏اكبر دهخدا، لغت‏نامه دهخدا، ج 15، ص 23541.

13ـ على آقابخشى، فرهنگ علوم سياسى، ص 192ـ193.

14ـ شهاب‏الدين قرافى، الفروق، ج 3، ص 15، فرق 119.

15ـ محمد رشيدرضا، تفسير المنار، ج 11، ص 395.

16ـ راغب اصفهانى، المفردات فى غريب‏القرآن، ص 422ـ423.

17ـ سليمان‏بن اشعث ابوداود، سنن أبى‏داود، ج 3، ص 136، ش 3054؛ ابن‏شعبه حرّانى، تحف‏العقول، ص 271.

18ـ سليمان‏بن احمد طبرانى، مسندالشاميين، ص 306، ش 3384.

19ـ ابن ابى‏شيبه، الكتاب المصنف فى الاحاديث و الاثار، ج 3، ص 177، ش 10499.

20ـ براى مطالعه و اسامى اين گروه‏ها، ر.ك: محمد ابوزهره، خاتم پيامبران، ترجمه حسين صابرى، ج 3، ص 453ـ550.

21ـ محمد ابراهيمى و ديگران، اسلام و حقوق بين‏الملل عمومى، ص 399.

22ـ سيدمحمود علوى، مبانى فقهى روابط بين‏الملل، ص 126.

23ـ على احمدى ميانجى، مكاتب‏الرسول، ص 261ـ263.

24ـ احمدبن حسين بيهقى، دلايل‏النبوة، ج 4، ص 94ـ104.

25ـ عبدالملك‏بن ابن‏هشام، السيرة النبوية، ج 2، ص 317ـ318.

26ـ عبدالرحمن سهيلى، الروض الانف فى شرح السيره‏النبوية، ج 7، ص 395.

27ـ ر.ك: عبدالملك ابن‏هشام، همان، ج 1، ص 317ـ333.

28ـ ر.ك: ابونعيم اصفهانى، دلائل‏النبوه، ج 1، ص 271.

29ـ ر.ك: عبدالملك خركوشى، شرف المصطفى، ج 3، ص 351ـ352.

30ـ محمدبن عمر واقدى، المغازى، ج 2، ص 821.

31ـ عبدالملك ابن‏هشام، همان، ج 2، ص 412.

32ـ ر.ك: اسماعيل‏بن كثير دمشقى، السيره‏النبوية، ج 3، ص 570؛ صفى‏الرحمن مباركفورى، الرحيق‏المختوم، ص 372.

33ـ عبدالملك ابن‏هشام، همان، ج 1، ص 321.

34ـ عباسعلى عميدزنجانى، همان، ص 111.

35ـ اسماعيل‏بن كثير دمشقى، البداية و النهاية، ج 7، ص 269.

36ـ مائده: 82.

37ـ حسن ابراهيم حسن، تاريخ سياسى اسلام، ج 1، ص 148ـ149.

38ـ ر.ك: عبدالملك ابن‏هشام، همان، ج 2، ص 337ـ338.

39ـ همان، ص 354.

40ـ محمدبن اسماعيل بخارى، الجامع الصحيح المختصر، ج 5، ص 2242، ش 5678؛ محمدبن حسن حرّ عاملى، وسائل‏الشيعه، ج 12، ص 78، ش 15689.

41ـ عبدالملك ابن‏هشام، همان، ج 2، ص 189ـ192.

42ـ همان.

43ـ همان، ص 218ـ243.

44ـ عفيف عبدالفتاح طباره، روح‏الدين الاسلامى، ص 476.

45ـ ر.ك: على احمدى ميانجى، همان.

46ـ على‏بن برهان‏الدين حلبى، السيرة الحلبية، ج 3، ص 295ـ296.

47ـ محمد ابن‏حبان، السيره‏النبوية و اخبارالخلفاء، ج 1، ص 295ـ296.

48ـ محمد ابن سيدالناس، عيون‏الاثر، ص 330.

49ـ ر.ك: على احمدى ميانجى، همان، ص 98ـ103.

50ـ ر.ك: محمد ابن‏سعد، الطبقات‏الكبرى، ج 1، ص 199.

51ـ احمدبن حسين بيهقى، همان، ج 2، ص 309ـ310.